

غلامحسین ساعدی

جانشین

نمایشنامه



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

مرد اول، مرد دوم و مرد سوم جلوی در نیمه‌باز تاریک‌خانه ایستاده‌اند و به شدت می‌خندند، در خود می‌پیچند و دور خود می‌چرخند. از شدت خنده نفس‌شان بند می‌آید، آرام می‌گیرند، نفس تازه می‌کنند، شلیک خنده دیگری راه می‌افتد. به شانه همدیگر می‌زنند، همدیگر را هل می‌دهند، می‌خندند و دوباره می‌خندند. مرد اول خنده‌های عصبی دارد، روی زمین می‌غلتد و پاهایش را در هوا تکان می‌دهد و بلند می‌شود. لحظه‌ای آرام می‌گیرند، هر سه نفر از سه جهت به در تاریک‌خانه نزدیک می‌شوند و می‌ایستند. هرکدام حالت به خصوصی گرفته‌اند، قیافه‌ها به تدریج جدی و جدی‌تر می‌شود. مرد اول یک مرتبه فریاد می‌زند.

مرد اول	نگاش کنین.
مرد دوم	بدبخت بیچاره!
مرد سوم	فلک‌زده خاک بر سر

مرد اول نوح‌نوح می‌کند و با لحن آرام.

مرد اول	نگاش کنین! نگاش کنین!
مرد دوم	به چه وضع و حالی دراومده!

مرد سوم رو به مرد دوم و اول، با تمسخر.

مرد سوم	حیوونکی هیچ فکرشم نکرده بود.
---------	------------------------------

مرد اول به چه وضع و حالی دراومده!

مرد دوم درب و داغون!

مرد سوم لب و لوجه آویزون!

مرد اول صورت تکیده!

مرد دوم لاغر و چروکیده!

مرد اول نفسش بالا نمیاد!

مرد دوم اگه میاد...

مرد سوم از ته چاه میاد!

هر سه شروع به خنده می‌کنند. لحظه‌ای سکوت، مرد اول با غیظ.

مرد اول کثافت اندر کثافت!

مرد سوم عین تپاله پهن شده رو زمین.

مرد دوم چه کار بکنه، واداده دیگه.

مرد سوم عین سگ کتک خورده.

لحظه‌ای سکوت. مرد اول یک مرتبه و با صدای بلند.

مرد اول چه جلالی! چه عظمت و شوکتی! چه ابهت بی‌مانندی!

هر سه مرد به شدت می‌خندند.

مرد سوم یه همچو آشغالی بود که ما خبر نداشتیم؟

مرد اول ما داشتیم، مردم نداشتن.

مرد سوم نوج نوج می‌کند.

مرد سوم دماغشو بگیری جونش در میره.

- مرد دوم زحمت نکش، خودبه خود در میره.
- مرد اول راست راستی مرگ هم چیز بدی نیست ها!
- مرد دوم برای این کثافت که نعمتیه.
- مرد اول آره، حالشو جا می آره.
- مرد سوم نجاتش میده.
- مرد دوم چشم هاش چه دودوئی می زنه!
- مرد اول لابد خسته س.
- مرد سوم به خستگی مربوط نیست.
- مرد دوم گرسنه شه؟
- مرد سوم خیال نمی کنم، یک عمر تمام خون مردمو خورده.
- مرد دوم شاید دست به آب لازم داره؟
- مرد سوم کجای کاری؟ سرجا خودشو خراب کرده.
- هر سه مرد می خندند.
- مرد دوم پس چه مرگشه؟
- مرد اول با لحن قاطع.
- مرد اول می ترسه بابا، می ترسه، می ترسه.
- مرد سوم زنده باد ترس! زنده باد ترس!
- هر سه نفر ساکتند و به داخل تاریک خانه خیره شده اند. مرد اول یک مرتبه پا به زمین می کوبد و با فریاد.
- مرد اول هی! سردار بزرگ جلالتماب، ای بزرگ ترین ...
- مرد دوم افتخار عالم انسانیت.
- مرد اول ای منجی کبیر ...